

## بررسی درون‌مایه‌های تعلیمی در رباعیات مولوی

زینب رزاق‌شعار\*

### چکیده

با این‌که مولوی به قالب رباعی اهتمام داشته است؛ درخشش او در مثنوی و غزل، موجب شده رباعیاتش کم‌تر مورد توجه قرار بگیرد. رباعیات مولوی درون‌مایه‌های مختلفی دارند؛ بخشی از این درون‌مایه‌ها، درون‌مایه‌های تعلیمی هستند که مولوی در آن‌ها قصد تعلیم نکته‌ای را به مخاطب دارد. این مقاله، قصد دارد با بررسی و طبقه‌بندی مضامین تعلیمی در رباعیات مولوی و ذکر شواهدی از آن‌ها، خواننده را در پاسخ به این سؤالات یاری کند.

کلیدواژه‌ها: رباعی، رباعیات مولوی، درون‌مایه‌های تعلیمی، تعلیمی - عرفانی.



رباعی، یکی از قالب‌های برجسته و اصیل ادبیات فارسی<sup>۱</sup> است که در خدمت مضامین مختلف از جمله: بیان احوال شخصی، مضامین عشقی، موضوعات فلسفی و آموزه‌های تعلیمی به کار گرفته شده است. مولوی که چون شاعران دیگر در بیش‌تر قالب‌ها هنرآزمایی کرده، از قالب رباعی نیز در اشعارش بهره جسته و آن را در خدمت تعلیم و درون‌مایه‌های تعلیمی به کار گرفته است.

مولانا را همه با مثنوی و غزل‌هایش می‌شناسند؛ درحالی‌که یکی دیگر از توانایی‌های او، سرودن رباعی در مضامین متفاوت است؛ از جمله مضامین عاشقانه، قلندری و تعلیمی. مولوی در تمثیل‌های مثنوی و گاه در غزلیاتش به درون‌مایه‌های تعلیمی پرداخته است. پرسش این است که آیا می‌توان از قالب کوتاه و فشردهٔ رباعی، برای بیان مفاهیم عمیق و گستردهٔ تعلیمی - عرفانی بهره جست؟ مولوی چگونه بین قالب رباعی و درون‌مایه‌های تعلیمی، پیوند ایجاد کرده است؟ مولوی درون‌مایه‌های تعلیمی را به‌صورت چه مضامینی در رباعیاتش آورده است؟

مولوی در رباعیات خود، مسائل بسیاری را مطرح کرده است؛ گاه مخاطبان خود را دوست و هم‌صحبت خود می‌انگارد و منویات قلبی، عواطف و آلام و آرزوهای خود را با آنان در میان می‌نهد و تصویری را که گاه در غزلیاتش می‌بینیم، در رباعیات خود به نمایش می‌گذارد: تصویر «من» عاطفی او که خواننده را با خود به عوالم روحی و ذهنی و دنیای شخصی و باطنی مولوی هدایت می‌کند؛ اما گاه این عارف پرشور و این روحانی بزرگ، مخاطبان را در مقام شاگردان خود می‌بیند و می‌کوشد چون معلمی دل‌سوز یا پدری مهربان تمام نقد هستی خود را در قالب کلماتی موجز و راه‌گشا در اختیار آنان بگذارد و چراغی فرا راه زندگی آنان شود.



در این رباعیات، او تصویری از خود به‌نمایش می‌گذارد که ما در مثنوی با آن آشنا شده‌ایم؛ تصویر معلمی روشن‌بین، دل‌سوز و فداکار که می‌کوشد غبار جهل را از دل خوانندگان یا شاگردان خود بزدايد و پرده غفلت را از برابر دیدگان آنان کنار بزند؛ در این جا لحن کلام او، تنبیهی است و رنگ سخن او، اخلاقی و تعلیمی. او در این تعلیم‌ها، گاه مسائل کلی و عمومی را - که حکیمان و فرزندان همواره بدان توجه داشته‌اند - یادآور می‌شود؛ مسائلی چون «کوتاهی عمر» و «پرهیز از توجه به دنیا» و... . گاه از عالم معنا سخن می‌گوید و جان مخاطبان را به توجه به معنویت دعوت می‌کند؛ گاه، خوانندگان او، مخاطبان عمومی هستند و کلام او رنگ خطابه‌ای کلی به خود می‌گیرد و پند و اندرزهای عمومی در آن بازتاب می‌یابد و گاه، سخن‌های تعلیمی او جنبه‌های خاص‌تری دارد و چنان است که گویی مولوی، صوفیان و عارفان را در نظر داشته و مطالبی را برای آنان بیان کرده که حوزه‌های خاص‌تری از مخاطبان را شامل می‌شود؛ مطالبی هم‌چون «تهذیب نفس»، «قطع تعلقات دنیوی»، «فوائد عزلت» و مانند آن که اغلب در تعالیم متصوفه مطرح بوده است. چگونه می‌توان این مطالب را در میان انبوه رباعیات مولوی از یک‌دیگر متمایز و ساختاری کلی و تفکیک‌یافته درباره درون‌مایه‌های وی تنظیم کرد؟ هر چند درون‌مایه‌های تعلیمی با یک‌دیگر تشابهاتی دارند و با دقت ریاضی قابل تفکیک نیستند (که این امر در تمام زمینه‌های علوم نظری به‌طور عام و در آموزه‌های عرفانی به‌طور خاص صادق است)؛ برای نقد و بررسی دقیق‌تر و فراهم ساختن زمینه مناسب برای تحلیل و تحقیق علمی، برای تبیین ساختار ذهنی مولانا باید به تفکیک درون‌مایه‌ای آثار او پرداخت.

نگارنده با بررسی‌هایی که روی مضامین تعلیمی رباعیات مولوی انجام داده، به این نتیجه رسیده است که به‌طور کلی، مضمون رباعیات تعلیمی مولوی به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند: درون‌مایه‌های تعلیمی عام و درون‌مایه‌های تعلیمی خاص

(صوفیه). هریک از این گروه‌ها، شامل مضامین فرعی‌تری هستند که به آن‌ها اشاره و از هر کدام شواهدی نقل خواهد شد:

### ۱- درون‌مایه‌های تعلیمی عام

مولوی در تعدادی از رباعیاتش به تعلیم نکاتی می‌پردازد که نه تنها در آثار عرفانی، بلکه در سایر آثار تعلیمی دنیا نیز می‌توان نظیرشان را یافت؛ آموزه‌هایی چون: «پرهیز از غرور» و «احتراز از مصاحبت ناجنس»؛ این آموزه‌ها، مخاطبان بیش‌تری را طرف توجه قرار می‌دهند و با عنوان کلی «درون‌مایه‌های تعلیمی عام» جمع‌آوری شده‌اند. چنین تعلیماتی، مضامین مختلفی دارند که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود:

#### ۱-۱- جان علوی

در آثار ادبی، گاه از «جان علوی» به پرنده‌ای تعبیر می‌شود که در قفس جسم و زندان تن اسیر است. تعلق جان آدمی به ملکوت و عالم مجردات، که از آن‌جا به عالم ماده هبوط کرده، باوری پذیرفته‌شده نزد بسیاری از اندیشمندان است؛ انبیا، عارفان و فلاسفه، هریک به‌نوعی تعلق نفس به عالم مجردات و هبوط آن به عالم خاک را بیان کرده‌اند. مولوی از آن جنبه الهی و ملکوتی انسان که از عالم بالا به عالم سفلی هبوط کرده، در مثنوی با تمثیل «نی» یاد می‌کند؛<sup>۲</sup> او در رباعیاتش نیز، اشاراتی به مفهوم «جان علوی» دارد:<sup>۳</sup>

جز قصه آن آینه پاک مگو  
جز از صفت خالق افلاک مگو  
(۱۵۸۳)

هان ای تن خاکی، سخن از خاک مگو  
از خالق افلاک، درونت صفتی است

طوطی‌بچه‌ای، زبان طوطی دانی  
بشکن قفس ای مرغ، کز آن مرغانی  
(۱۸۵۷)

اسرار شنو ز طوطی رسانی  
در مرغ و قفس خیره چرا می‌مانی؟



## ۲-۱- در مرگ و ناپایداری دنیا

اندیشهٔ اساسی‌ای که در قرون وسطی بر برداشت و تلقی مردم جهان اسلام از زندگی غلبه داشت، اندیشهٔ ناپایداری جهان بود؛ براساس این اندیشه، سعی و کوشش بسیار در این دنیا و تعلق روحی و جسمی انسان به آن، چندان ارزش ندارد؛ زیرا پایان هر چیز، مرگ و نابودی است.<sup>۴</sup>

در دیدگاه صوفیان، اندیشیدن به مرگ این فایده را دارد که «خوشی‌ها و لذت‌های جهان را بر پارسایان، ناخوش می‌سازد».<sup>۵</sup>

مولوی در تعدادی از رباعیات خویش، با یادآوری مرگ و ناپایداری دنیا به مخاطب هشدار داده است:

کوتاه کند زمانه این دمدمه را      وز هم بدرد گرگ فنا این رمه را  
اندر سر هر کسی غروری است، ولیک      سیلی جفا، قفا زند این همه را  
(۳۸)

## ۳-۱- در اغتمام دم

اصطلاح «غنیمت دم» (Carpediem) نخستین بار در غزلی از هوراس - شاعر نام‌دار رومی - آمده و هم او به توصیف عمیق این بن‌مایهٔ ادبی، همت گمارده است؛ این مضمون، در ادبیات یونان و در آثار ادبی سایر ملل نیز به کرات رخ نموده و بر کوتاهی عمر و ناگزیری مرگ [نیز] تأکید داشته است؛ چه بسا این درون‌مایهٔ مکرر را بتوان پژوهاک اندیشه‌های فلسفی اپیکور<sup>۶</sup> دانست.<sup>۷</sup> این مضمون در ادبیات ما، در آثار خیام به اوج می‌رسد؛ اما پیش از خیام نیز این نوع تفکرات وجود داشته است؛ ابوالعلائی معری و فردوسی از کسانی هستند که تحت‌تأثیر چنین اندیشه‌هایی بوده‌اند؛ هم‌چنین بعد از خیام، تأثیر این نوع نگرش در حافظ مشهود است؛ در آموزه‌های صوفیان نیز از این



مفهوم با تعبیر «بنده وقت بودن» یاد می‌شود و شماری از رباعیات مولوی هم مضمونی نزدیک به مضمون فوق دارند:

در نوبت خویش، چشم باشد دُربار      چون آن بگذشت، دل بروید چو بهار  
این دم چو بهارست ز روی دل‌دار      چون کار به نوبت است، دم را هُش دار!  
(۸۷۳)

بر کار گذشته بین، که حسرت نخوری      صوفی باشی و نام ماضی نبری  
ابن‌الوقتسی، جوانی و وقت‌بری      تا فوت نگردد این دم ماحضری  
(۱۷۸۷)

#### ۱-۴- در روی به آخرت آوردن و ترک دنیا

در باب مذمت دنیا، آثار بی‌شماری در موضوعات دینی، اخلاقی و حدیث، نوشته شده است؛<sup>۸</sup> اما دیدگاه دیگری نیز در بعضی از آثار تعلیمی دیده می‌شود که از «دنیا» به «مزرعه‌ای برای آخرت» تعبیر می‌کند. عطار، از قول حضرت علی (ع) می‌گوید: «دنیا بد نیست؛ بد، تویی اگر از خود دور باشی. دنیا، مثل کشتزاری است که باید شب و روز در آن کار کرد. تخم امروز، فردا بر می‌دهد.»<sup>۹</sup> ترغیب به رهایی از دنیا و تعلقات آن و دعوت به روی آوردن به آخرت، مضمون برخی رباعیات مولوی را نیز تشکیل می‌دهد: این عرصه که عرض آن ندارد طولی بگذارد عمارتش به هر مجهولی پولی است<sup>۱۰</sup> جهان که قیمتش نیست جوی یا هست ریاطی که نیرزد پولی  
(۱۸۴۳)

#### ۱-۵- در ترک جسم و امیال آن

از «جسم و امیال آن» در برخی از آثار تعلیمی با تعبیر «نفس و آمال آن» یاد شده است؛ این گونه آثار، سالک را از متابعت نفس بازداشته‌اند و گفته‌اند: «تبعیت



کامل از هوای نفس، منع کامل کند از حق.<sup>۱۱</sup> مولوی نیز سالک را به ترک امیال جسمانی ترغیب می‌کند:

تا چند ز جان مستمند اندیشی؟      تا کی ز جهان پرگزند اندیشی؟  
آنچه از تو توان ستد، همین کالبدست      یک مزبله گو مباش، چند اندیشی؟!  
(۱۸۲۸)

#### ۱-۶- در پرهیز از غرور

غرور، از جمله آفات راه کمال است. غزالی، ریشه «غرور» را در «جهل» می‌داند.<sup>۱۲</sup> مولوی نیز در تعدادی از رباعیاتش، سالک را از این آفت برحذر می‌دارد:

همراه خوشی و دل‌کشی نامیزد      هوش دار و مکن کز که قدح می‌ریزد  
در عالم خساک، باد در سر کردن      شک نیست که هر لحظه غباری خیزد  
(۵۶۱)

#### ۱-۷- رجوع به خویشتن

یکی از اموری که عرفا، سالک را بدان امر می‌کنند و آن را مقدمه خدانشناسی می‌دانند، «رجوع به خویشتن» و «تأمل در احوال نفس خویش» است. از آنجا که در وجود آدمی، پرتوی از خورشید درخشان حق تعالی به ودیعت نهاده شده است، انسان با دنبال کردن آن پرتو و قوت بخشیدن بدان، می‌تواند به منبع روشنایی نزدیک شود.

غزالی در جلد چهارم *احیاء علوم الدین*، مخاطب را به «تفکر در صفات و افعال نفس خود» دعوت می‌کند؛ هم‌چنین در جلد اول *کیمیای سعادت*، در آغاز کتاب، عنوان اول را به «در شناختن نفس خویش» اختصاص می‌دهد و می‌گوید: «بدان که کلید معرفت خدای تعالی معرفت نفس خویش است و برای این گفته‌اند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۱۳</sup>



مولوی نیز در بسیاری از رباعیات خود، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، توجه سالک را به رجوع به خود و توجه به درون جلب می‌کند و به او یادآور می‌شود که آن چیزی که در آفاق به دنبال آن می‌گردد، در درون خود اوست:

در کوی خیال، خود چه می‌جویی تو؟      وین دیده به خون دل چه می‌شویی تو؟  
از فرق سرت تا به قدم حق دارد      ای بی‌خبر از خویش چه می‌جویی تو  
(۱۵۵۷)

ای نسخه‌نامه الهی که تویی      وی آینه جمال شاهی که تویی  
بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست      در خود بطلب هرآنچه خواهی، که تویی  
(۱۹۲۱)

#### ۸-۱ - در احتراز از صحبت ناجنس

پرهیز کردن از مصاحبت ناجنس و هم‌نشین ناشایست، امری است که پیش از شکل‌گیری ادبیات عرفانی نیز در آثار تعلیمی آمده و در اندرزنامه‌های پیش از اسلام هم به این امر توجه شده است. در پندنامه انوشیروان آمده است: «با مردم بی‌هنر دوستی مکن که مردم بی‌هنر، نه دوستی را شاید و نه دشمنی را.»<sup>۱۴</sup>

در آثار عرفانی‌ای که رنگ‌وبوی تعلیمی دارند نیز به تفصیل به اهمیت این مسأله پرداخته شده است؛<sup>۱۵</sup> مولوی نیز در در تعداد زیادی از رباعیات خود، سالک را از مصاحبت ناجنس برحذر داشته است:

با هر که نشستی که نشد جمع دلت      وز تو نرمید زحمت آب و گلت  
زنهار، تو پرهیز کن از صحبت او      ورنی، نکند جان عزیزت بحت  
(۴۲۳)

برزن به سبوی صحبت نادان، سنگ      بر دامن زیرکان عالم زن چنگ





با نا اهلان مکن تو یک لحظه درنگ آینه چو در آب نهی، گیرد زنگ  
(۱۰۷۶)

### ۹-۱- شکایت از نفس و ذم خویش

مشایخ صوفیه در باب «نفس و خدمت آن» سخنان فراوان گفته‌اند و اصل «مخالفت با نفس» همواره در آموزه‌های ایشان دیده می‌شود. در تعالیم عرفا آمده است که تا آخرین لحظه عمر، باید از شرّ نفس شیطانی به خداوند رحمان پناه برد؛ چراکه انسان تا آخر عمرش هیچ‌گاه از شرّ شیطان و نفس، ایمن نیست.<sup>۱۶</sup> در کلام مولوی، مخالفت با نفس، رنگ و بوی شکوه می‌گیرد. وی در تعدادی از رباعیاتش ضمن ذم نفس، شکایت خود را از شرارت‌های آن ابراز می‌دارد:

تا گوهر جان در این طبایع افتاد      وز شهوت نفس و خواهش کام افتاد  
مرغی که برای دانه در دام افتاد      اندر قفس تنگ و لب بام افتاد  
(۴۴۰)

گفتم سگ نفس را مگر پیر کنم      در گردن او ز توبه زنجیر کنم  
زنجیردران شود چو بیند مردار      با این سگ نفس، من چه تدبیر کنم؟!  
(۱۲۴۹)

### ۱۰-۱- ذم دنیا و شکایت از اهل روزگار

این عنوان را عطار در *مختارنامه*، برای نام‌گذاری بخشی از رباعیات خویش برگزیده است؛ مولوی نیز در تعدادی از رباعیاتش از فلک، دنیا و مردم زمانه می‌نالند:

یک چند میان خلق کردیم درنگ      زایشان به وفا نه بوی دیدیم نه رنگ  
آن به که نهان شدیم از دیده خلق      چون آب در آهن و چو آتش در سنگ  
(۱۰۷۵)



## ۲- درون‌مایه‌های تعلیمی خاص (صوفیه)

مولوی، علاوه بر آموزه‌های تعلیمی عام، در بخشی از رباعیات خویش قصد تعلیم صوفیان و سالکان را دارد. آن دسته از رباعیات مولوی که به بیان تعلیمات خاص صوفیان می‌پردازد، ذیل عنوان «درون‌مایه‌های تعلیمی خاص (صوفیه)» جمع‌آوری شده‌اند؛ این‌گونه آموزه‌ها، مضامین مختلفی را شامل می‌شوند که به بخشی از آن‌ها اشاره می‌شود:

### ۲-۱- روزه

در *احیاء علوم‌الدین* آمده است: «بدان که روزه ربع ایمان است؛ بدان‌چه پیغامبر - علیه الصلوة و السلام - فرموده است: الصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ و در حدیثی دیگر گفته: الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ»<sup>۱۷</sup> شهاب‌الدین عمر سهروردی غایت روزه را شکستن نفس و ظاهر و باطن را از معاصی باز داشتن می‌داند؛<sup>۱۸</sup> بنابراین، «روزه» از اموری است که سالک باید بدان توجه بسیار داشته باشد؛ چراکه یکی از بهترین ابزار «مخالفت با نفس» است. در رباعیات مولوی نیز گاه اشاراتی به ماه رمضان و روزه دیده می‌شود:

این روزه چو غریبل بسیزد جان را      پیدا آرد قراضه پنهان را  
جامی که کند تیره، مه تابان را      بی‌پرده شود، نور دهد کیوان را  
(۳۹)

اندر رمضان، خاک تو زر می‌گردد      چون سنگ که سر مه شد، بصر می‌گردد  
آن لقمه که خورده‌ای، قدر<sup>۱۹</sup> می‌گردد      و آن صبر که کرده‌ای، نظر می‌گردد  
(۴۷۷)

### ۲-۲- ذکر

«ذکر»، مقصود و لباب همه عبادت‌هاست.<sup>۲۰</sup> قشیری می‌گوید: «ذکر، رکنی قوی است اندر طریق حق - سبحانه و تعالی - و هیچ‌کس به خدای تعالی نرسد مگر به



دوام ذکر. <sup>۲۱</sup> مولوی در تعداد اندکی از رباعیات خود به ذکر «لا اله الا الله» و «لا حول و لا قوة الا بالله» اشاره می‌کند: <sup>۲۲</sup>

إِنْ كَانَ عَلَى الْعِبَادِ مَا أَهْوَاهُ      مَا يَذْكُرُنَا فَكَيْفَ مَا يَنْسَاهُ  
قَدْرَانَ بِهِ الْقُلُوبَ وَالْأَفْوَاهُ      قَدْ أَحْسَنَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
(۱۶۴۱)

لا حول و لا، سود کند آن غم را      کز دیو رسد جان بنی آدم را  
آن، کز دم لا حول و لا، غمگین شد      لا حول و لا، فزون کند آن دم را  
(۲۴)

## ۲-۳- توصیه به پاک‌بازی و یک‌دلی

یکی از تعلیمات صوفیانه که مولوی در برخی از رباعیاتش بدان اشاره می‌کند، «توصیه به پاک‌بازی و یک‌دلی» است. «نخستین وظیفه عاشق، صادق بودن و وفادار ماندن به معشوق است.» <sup>۲۳</sup> مولوی نیز در بخشی از رباعیاتش، سالک را به یکرنگی و رزیدن با معشوق امر می‌کند و می‌گوید به همان اندازه که سالک از خودی و خودخواهی پاک شود، همان قدر می‌تواند روی خود را در آینه معشوق مشاهده کند:

چون پاک شد از خودی تو، سینه تو      خودبین گردی، ز یار دیرینه تو  
بی‌آینه، روی خویش نتوانی دید      در یار نگر که اوست آینه تو  
(۱۵۵۲)

## ۲-۴- همت بلند داشتن و در کار تمام بودن

یکی از شرایط سلوک، همت بلند داشتن، در کار تمام بودن و تحمل سختی‌های راه است. وقتی سالک، قدم در راه محبوب ازلی نهاد، عهدی با او بسته است که باید از عهده این عهد، به‌طور کامل برآید و به قول دشمن، پیمان دوست نشکند و با وسوسه



شیطان و نفس از دوست نبرد. مولوی در برخی رباعیاتش، سالک را از ملول شدن از عشق و مصائب آن برحذر می‌دارد:

بی یار نمآند آن‌که با یار بساخت  
مفلس نشد آن‌که با خریدار بساخت  
مه نور از آن گرفت کز شب نرمید  
گل، بوی از آن یافت که با خار بساخت  
(۱۱۵)

ای دل، ز جفای دل‌ستانان مگریز  
دزدی خواهی، ز پاس‌بانان مگریز  
می‌جوی نشان، ز بی‌نشانان مگریز  
صد جان بده و ز رنج جانان مگریز  
(۹۷۲)

## ۲-۵- در ترک تفرقه گفتن و جمعیت بستن

«جمع» و «تفرقه»، از اصطلاحات مهم صوفیان است و در متون مختلف، مطالبی درباب آن آمده است. عزالدین محمود کاشانی می‌گوید:

«لفظ «جمع» عبارت است از رفع مباینیت و اسقاط اضافات و افراد شهود حق تعالی و لفظ «تفرقه»، اشارت است به وجود مباینیت و اثبات عبودیت و ربوبیت و فرق حق از خلق.»<sup>۳۴</sup>

در صوفی‌نامه، «جمعیت» پنجمین مرتبه از احوال باطنی است<sup>۳۵</sup> و منصور عبّادی - نویسنده کتاب - سرانجام «تفرقه» را، ایجاد شک می‌داند و پایان «جمعیت» را محبت، توحید و تسلیم.<sup>۳۶</sup> مولوی نیز، سالک را از توجه بیش از حد به کسرات عالم پرهیز می‌دهد و می‌گوید باید صورت‌ها را از دل بیرون کرد تا آن بی‌صورت، در دل تجلی کند:

هر صورت کآید، به از آن امکان هست  
چون به‌تر از آن هست، نه معشوق من است  
صورت‌ها را بران همه از دل خویش  
تا صورت بی‌صورت آید در دست  
(۳۳۹)



## ۲-۶- عزلت و اندوه و درد و صبر گزیدن

عنوان بالا را عطار نیز در طبقه‌بندی تعدادی از رباعیات خود، استفاده کرده و در آن‌ها، مخاطب را به درد اختیار کردن، خاموشی گزیدن، عزلت گزیدن و بر درد و اندوه صبر کردن فراخوانده است؛ برای درک کامل‌تر و بهتر این‌گونه مضامین، به‌نظر می‌رسد مفهوم «حزن» در عرفان، باید مورد توجه قرار گیرد. در کتاب‌های عرفانی و گاه اخلاقی، درباره «حزن، انواع و اهمیت آن» مطالبی بیان شده است؛ اما به‌طور خلاصه، حزن در اصطلاح، عبارت است از آن‌چه که از وقوع مکروه یا فوت محبوب، درگذشته حاصل می‌شود.

در شرح اصطلاحات تصوف به نقل از *حیة القلوب* آمده است:

«بدان که حزن یا حرام است یا مندوب؛ اما حزن حرام آن است که در فوت حظوظ دنیا و متاع آن حاصل شود... و حزن مندوب عبارت است از حزن بر فوت شدن اعمال صالحه و تأسف خوردن از فوت زمانی که باید در مجاهده و کوشش در راه حق تعالی صرف شود.»<sup>۲۸</sup>

مولوی نیز از مفهوم «درد و حزن» در برخی از اشعارش استفاده می‌کند و می‌گوید باید دل، پرغم و آه شود تا جان سالک، محرم درگاه شود و مرد، کسی است که پیوسته قرین درد باشد و در روزگار هجران با اندوه خو کند:

جان، محرم درگاه همی باید برد  
دل، پرغم و پیرآه همی باید برد  
از خویش به ما راه نیابی هرگز  
از ما سوی ما راه همی باید برد  
(۵۱۲)

در راه نیاز، فرد باید بودن  
مردی نبود گریختن سوی وصال  
در روز فراق، مرد باید بودن  
پیوسته حریف درد باید بودن  
(۱۴۴۴)



## ۷-۲- ایثار و جانبازی

ایثار و درباختن هرآنچه هستی سالک است، در آثار تعلیمی صوفیان از لوازم تعالی عاشق شمرده شده است. سالک باید اندک‌اندک با بیرون آمدن و رها شدن از منیت خویش، مقدمه درباختن دارایی‌ها و درنهایت، ارزش‌مندترین آن‌ها یعنی جان خود را فراهم کند.  
در رساله قشیریه آمده است:

«محبّتی بُود که موجب او، از خون برهانیدن باشد و محبّتی بود که موجب

خون ریختن بود... و گفته‌اند اول حبّ، خنل<sup>۳۹</sup> بود و آخرش قتل بود.»<sup>۴۰</sup>

در باب احوال عاشقان و شیفتگانی که متأثر از شور و احوال بی‌خودی عشق، به آغوش مرگ می‌شتابند، حکایاتی نقل شده است.<sup>۴۱</sup> مولوی نیز در بخشی از رباعیاتش به این مضمون اشاره می‌کند:

عشاق به یکدم دو جهان دریازند صدساله بقا به یک‌زمان دریازند  
بر بوی دمی، هزار منزل بدونند وز بهر دلی، هزار جان دریازند  
(۶۸۸)

مضامین بخشی از رباعیات مولوی، «تعلیمات مرتبط با عشق» است؛ مولوی در این بخش از رباعیات، به بیان احوال عاشقانه و شرح کیفیات عشق نمی‌پردازد؛ بلکه از «عشق و موضوعات مرتبط با آن» به‌منظور تعلیم استفاده می‌کند:

## ۷-۲-۸- در ترغیب به عشق

«عشق» درون‌مایه اصلی و مضمون عمده ادبیات عرفانی ماست؛ حتی اشعار غیر عرفانی نیز از مفهوم عشق، بی‌بهره نیستند و در منظومه‌های تعلیمی، آموزه‌های خشک اخلاقی با این مفهوم آمیخته می‌شوند تا لطیف‌تر و دل‌پذیرتر شوند و پیام خود را بهتر و مؤثرتر به مخاطب منتقل کنند. عشق، خاصیت پاک‌کنندگی و کمال‌بخشی دارد؛ از آن‌جا که «عشق آن شعله‌ست کاو چون برفروخت/ هر چه جز معشوق، باقی جمله سوخت»،



مولوی برای ایجاد طهارت روح و کمال جان، مخاطب را به سوی «عشق» ترغیب می‌کند:

مگذار که غصّه در میانت گیرد      یا وسوسه‌های این جهانت گیرد  
رو شربت عشق در دهان نه شب و روز      زان پیش که حکم حق، دهانت گیرد  
(۵۴۴)

ای جان لطیف، بی غم عشق مساز      در هر نفس هزار روزه‌ست و نماز  
پیداست سر و پاچه سودا و مجاز      آخر ز گراف نیست این ریش دراز  
(۹۴۵)

## ۲- ۸- ۱- در وصف عشق

مولوی، در برخی از رباعیات، با توصیف عشق و بیان کیفیات آن، به‌طور مستقیم سعی می‌کند علاقه مخاطب را به این مقوله جلب کند و شاید هم به‌گواهی «الکناية أبلغ من التصريح»، این‌گونه کلام مؤثرتر باشد:

عشق است که کیمیای شرق است در او      ابری است که صدهزار برق است در او  
در باطن من ز فرآو دریایی‌ست      کاین جمله کائنات، غرق است در او  
(۱۵۶۴)

## ۲- ۸- ۲- توصیه به مصاحبت با عاشقان

نقش مصاحب و هم‌نشین و تأثیر آن در پرورش روح و روان انسان - چنان‌که ذکر شد - از جمله اموری است که در آثار تعلیمی بسیار مورد توجه بوده است. در متون و اشعار تعلیمی، مخاطب، همواره از هم‌نشینی با فرومایگان برحذر داشته و به مصاحبت نیکان تشویق شده است؛ مولوی نیز علاوه بر توصیه به پرهیز کردن از مصاحبت با ناجنس، سالک را به هم‌نفسی و هم‌نشینی با عاشقان فرا می‌خواند:

در دامن عشاق زن ای دل‌شده، چنگ      میوه ز درخت خویش سازد آونگ



رومی به سوی روم برد، زنگ به زنگ

انگور ز انگور همی گیرد رنگ

(۱۰۷۳)

گر مشتاقی، به پیش مشتاق نشین

روز و شب در حلقه عشاق نشین

آن‌گاه چو این حلقه‌ریایی کردی

از خلق گذر کن و به خلاق نشین

(۱۵۱۶)

## ۲- ۸- ۳- در توجه دادن به مبدأ

گاهی مولوی با اشاره به این که مرجع و مسیر همه عشق‌ها خداست، توجه سالک را به مبدأ ازلی جلب می‌کند:

ای جان خبرت هست که جانان تو کیست؟ وی دل خبرت هست که مهمان تو کیست؟

ای تن که به هر حيله رهی می‌جویی او می‌کشدت، ببین که جویان تو کیست

(۳۶۳)

## نتیجه‌گیری

مولوی در رباعیات خود،<sup>۳۲</sup> به مضامین متفاوتی پرداخته است و بخشی از رباعیات مولوی، درون‌مایه‌های تعلیمی دارد. در این مقاله، این دسته از رباعیات در دو گروه اصلی و سپس هر گروه در عنوان‌های فرعی دیگری طبقه‌بندی شدند. ذیل هر عنوان، در عنوان‌های فرعی دیگر، شواهدی نقل شد تا معلوم شود مولوی در رباعیات تعلیمی خود به چه مضامینی پرداخته است. با تأمل در مضامین و شواهد مذکور، می‌توان گفت مولوی در بیان مفاهیم عمیق و گسترده عرفانی در قالب رباعی توفیق داشته است؛ البته درخشش او در این قالب شعری، هم‌چون مثنوی و غزلیاتش نبوده است؛ اما به هر روی، ویژگی‌های منحصر به فرد رباعی نیز در تأثیر هرچه بیش‌تر مضامین تعلیمی - عرفانی بی‌تأثیر نبوده است.





## پی‌نوشت‌ها

- ۱- «گویند رباعی، قدیم‌ترین قالب شعری است که توسط پارسیان اختراع شده است. (The Encyclopaedia of Islam; P.296.)
- ۲- در واقع، نی به‌طور کلی، روح ولی یا انسان کامل را می‌نمایاند که به‌سبب جدایی خود از نیستان، یعنی آن عالم روحانی که در مرتبهٔ پیش از وجود مادی، در آن‌جا وطن داشت، نالان است. (زمانی، کریم؛ شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲، به‌نقل از نیکسون) استفاده از «نی» به‌عنوان تمثیلی از وجود انسان، پیش از مولوی نیز در آثار صوفیان سابقه دارد: در حدیقهٔ سنایی و در ذیل شرح اوحدالدین رازی بر سیرالعباد سنایی هم اشارت‌هایی به درد و سوز نی و ارتباط آن با احوال انسانی هست. (همان، ص ۵۱. به‌نقل از جستجو در تصوف ایران: صص ۳۰۴ - ۳۰۳)
- ۳- در این مقاله، از میان شواهد موجود تنها به ذکر یکی دو مورد اکتفا و شواهد از نسخهٔ چاپ مرحوم فروزانفر ذکر می‌شود.
- ۴- ریتر، هلموت: دریای جان، ج اول، ص ۴۵.
- ۵- همان، ص ۱۹۲.
- ۶- در مجلهٔ بخارا، ش ۶۲، نگارندهٔ یکی از مقالات، دلیل توفیق رباعیات خیام را در اروپا این می‌داند که اروپاییان از قبل با افکار و اندیشه‌های اپیکور آشنا بوده‌اند: «درک رباعیات خیام از نظر مفهومی برای خوانندهٔ غربی به مراتب آسان‌تر است» [چراکه او] از طریق اپیکوروس (Epicure) یا شاعرانی نظیر رنسا - در فرانسه - با چنین مفهومی کاملاً آشناست. (حائری، شهلا: «مگر می‌شود لسان الغیب را ترجمه کرد؟» بخارا، ش ۶۲: ۶۸)
- 7- Cuddon, J, A, 1984.
- ۸- از جمله فیض‌القادر، خطبهٔ قطری بن الفجاءه خارجی در شرح مقامات حریری (ریتر، دریای جان ج ۱، ص ۶۳).
- ۹- عطار: مصیبت‌نامه، ۲: ۲۹ و ۲۷۵
- ۱۰- پول: پُل.
- ۱۱- موسوی خمینی: شرح چهل حدیث: صص ۱۶۹ و ۱۶۸.
- ۱۲- غزالی: احیاء علوم‌الدین، ج سوم، ص ۷۹۸.
- ۱۳- غزالی: کیمیای سعادت، ج اول، ص ۱۳.
- ۱۴- قابوس‌بن وشمگیر: قابوس‌نامه، ص ۵۱.
- ۱۵- رک: سهروردی، عوارف‌المعارف، «در بیان حقیقت صحبت، و خیر و شر آن»، ص ۱۳۹.
- ۱۶- موسوی خمینی: شرح چهل حدیث، ص ۳۳۰.
- ۱۷- غزالی: احیاء علوم‌الدین، ج ۱، ص ۵۰۶.



۱۸- سهروردی: عوارف المعارف، ص ۱۴۰.

۱۹- قَدْر: چرک.

۲۰- غزالی: کیمیای سعادت، ج اول ص ۲۵۲.

۲۱- قشیری: ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۴۷.

۲۲- برای آشنایی با فضیلت ذکر «لا إله إلا الله» (تهلیل) که از آن با «کلمه طیبه» یاد شده، رک: احیاء علوم الدین،

ج اول، ص ۶۵۶ و ۶۵۵ و برای درک اهمیت ذکر «لا حول و لا قوة إلا بالله» (لا حول)، رک: همان، ص ۶۵۶.

۲۳- ریتر، هلموت: دریای جان، ج اول: ۵۷۶.

۲۴- کاشانی: مصباح الهدایه، ص ۱۲۸.

۲۵- عبادی، منصورین اردشیر: صوفی نامه، ص ۱۷۳.

۲۶- همان.

۲۷- تعریفات: ۷۶؛ به نقل از گوهرین: شرح اصطلاحات تصوف، ج سوم، ص ۲۰۴.

۲۸- حیاة القلوب، حاشیة قوت القلوب، ص ۱۹۷ به بعد؛ به نقل از همان، ص ۲۰۶.

۲۹- خَتَل: افسون و فریب.

۳۰- قشیری: رساله قشیریه، صص ۵۶۱ تا ۵۶۳.

۳۱- رک: همان، ص ۵۶۸.

۳۲- که البته در انتساب بسیاری از آن‌ها به مولوی تردید است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## منابع

- ۱- زمانی، کریم: شرح جامع مشنوی معنوی، ج ۶، چاپ پانزدهم، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۳.
- ۲- ریتر، هلموت: دریای جان، ترجمه مهرآفاق بایردی و عباس زریاب خویی، ج ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۷.
- ۳- موسوی خمینی، روح‌الله: شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱.
- ۴- غزالی، ابوحماد محمد: احیاء علوم‌الدین، ج ۴، به کوشش حسین خدیوچم، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۵- \_\_\_\_\_: کیمیای سعادت، ج ۲، به کوشش حسین خدیوچم، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۶- قابوس بن وشمگیر، عنصر المعالی: قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلام‌حسین یوسفی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۷- سهروردی، شهاب‌الدین عمر: عوارف‌المعارف، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۸- قشیری، ابوالقاسم: ترجمه رساله قشیریه، با تصحیحات و استدرکات بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۹- کاشانی، عزالدین محمود: مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی، چاپ دوم، تهران: کتاب‌خانه سنایی، ۱۳۲۵.
- ۱۰- عبّادی، منصور بن اردشیر: صوفی‌نامه (التصفیه فی أحوال المتصوفه)، تصحیح غلام‌حسین یوسفی، چاپ دوم، تهران: سخن - علمی، ۱۳۶۸.



- ۱۱- گوهرین، سیدصادق: شرح اصطلاحات تصوف، تهران: زوار، ۱۳۶۸.
- ۱۲- حائری، شهلا: «مگر می‌شود لسان‌الغیب را ترجمه کرد؟»، بخارا، ش ۶۲، صص ۶۳-۷۱.

13- *El' The Encyclopaedia of Islam: V.I –viπ*, Compiled by J.van Lent, Edited by P.J.Bearman, Brill Academic Publishers.

14-Cuddon,J,A *A Dictionary of Literary Terms*, London: Penguin books, 1984.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی